

سیاست‌گذاری خانواده؛ الگوهای تعامل دولت و خانواده

شهبلا باقری*

منصوره زارعان**

خدیدجه برزگر***

چکیده

کارکرد چندساختی خانواده در تولید و بازتولید کنش‌ها، ساختارها، روابط و... و رابطه دیالکتیکی غیرقابل انکار آن با نظام کلان (جامعه) موجب شده تا توجه به خانواده به عنوان مهم‌ترین و اولین نهاد اجتماعی تأثیرگذار و تأثیرپذیر از تغییرات اجتماعی موضوعیت پیدا کند. بدیهی است متولی نظام کلان (دولت) باید در راستای تقویت کارکردهای چندساختی خانواده، که به نوعی تضمین سلامت اجتماعی را در پی دارد، تعامل خود را با خانواده هدفدار سازد. سیاست‌گذاری خانواده، ضمن مطالعه و بررسی نیازها، اقتضائات و آسیب‌های خانواده، به اشکال تعامل دولت و خانواده نیز می‌پردازد. این نوشتار درصدد است تا الگوهای تعامل دولت و خانواده را با توجه به اهمیت سیاست‌گذاری خانواده، تبیین و تحلیل کند. بدیهی است که هر یک از الگوهای یاد شده، اقتضائاتی را به همراه دارد که اتخاذ دو یا چند الگو را به صورت همزمان برای دولت در سیاست‌گذاری خانواده ناممکن می‌سازد. واژگان کلیدی: خانواده، سیاست‌گذاری، دولت، دیدگاه نهادی، دیدگاه ساخت - وظیفه.

مقدمه و طرح مسئله

تلقی عمومی نسبت به اهمیت و جایگاه خانواده در تداوم حیات اجتماعی و دولت‌ها با انجام کارکردهای چندساختی، ساده‌ترین شاهد بر ضرورت و اهمیت مسئله خانواده است. در این میان، بسیاری از تغییرات اجتماعی، کاهش جمعیت، سالمندی، تغییرات شکلی و ساختاری خانواده، جنسیت و روابط بیننسلی و تحولات نگرشی در حوزه اشتغال (مشاغل مزدی و بدون دستمزد) از جمله مسائل بی‌شماری است که می‌تواند خانواده را در ردیف اولین سوژه‌های اجتماعی قرار دهد. شاید بتوان گفت خانواده قرن ۲۱ دیگر مجری صرف سازوکارهای اجتماعی، فرهنگی نیست بلکه نهادی است که دولت‌ها برای موفقیت در سیاست‌های عمومی و تخصصی خود نیازمند یاری و حمایت آن هستند. تنوعات شکلی و کارکردی این نهاد مهم موجب شده تا به این اذعان برسیم که تعریف خانواده در عین حال که ساده به نظر می‌رسد به راحتی قابل تعریف نیست، هر نوع تعریفی ارائه شود یا جامعیت و مانعیت لازم را ندارد و یا اساساً آن نوع روابط را مشخص نمی‌کند. البته باید توجه داشت امکان ارائه تعریف جامع و مانع از خانواده به معنای تلقی جهان‌شمول این نهاد است که هیچ وفاق فکری در میان جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و حتی تاریخ‌دانان نسبت به این تلقی وجود ندارد (بستان، ۱۳۸۸). در منابع ۱۳۸۳ است // گرچه محققان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسان تلاش کردند تا تصویری از فهم چگونگی خانواده و چرایی شکل و ساختار آن به دست بدهند. در همین راستا برخی همچون مارکس، انگلس، اسپنسر و دورکیم بر این اندیشه بودند که تکامل خانواده تضمین‌کننده تکامل جامعه است. بنابراین تغییرات خانواده را در سایه صنعتی شدن و مدرن‌سازی توصیف کردند، گویی که خانواده چاره‌ای جز انطباق با نیروهای مدرنیته نداشته است (لامانا، ۲۰۰۲). برخی دیگر نیز همچون کارکردگرایان ساختاری، خانواده را کانون رشد هنجاری یا ناهنجاری کودکان تلقی کرده و کارایی خانواده در حفظ حیات اجتماع را در تفکیک جنسیتی کار و مسئولیت‌های خانگی خلاصه کرده‌اند.

در جامعه‌شناسی دو نوع نگاه کلان نسبت به خانواده وجود دارد: خانواده به‌عنوان یک نهاد و خانواده به‌عنوان یک گروه. طبیعتاً درک خانواده به‌عنوان یک نهاد، به تأکید بر ساخت عینی و غیرفردی آن می‌انجامد که در این صورت هرگونه تزلزل در هنجارها و نقش‌های جنسی، سستی بنیان‌های فرهنگی را در پی خواهد داشت. در این نگاه، فرد به‌عنوان فردیت مطرح نمی‌شود و صرفاً در کلیت‌ها و مای مشترک، موضوعیت پیدا می‌کند (روزن باوم، ۱۳۶۷). به عبارت دیگر نقش‌ها، ترکیب نقش‌ها و پایگاه‌های اجتماعی دال مرکزی بحث هستند نه افراد. جایگاه افراد در نهاد اجتماعی با نقش‌ها و پایگاه‌ها تعریف می‌شود. افراد وارد نقش‌ها می‌شوند و بعد از مدتی تغییر

نقش داده و پایگاه دیگری پیدا می‌کنند، تغییرات نهاد خانواده خیلی کم و پایداریش بیشتر است. در مقابل روزن باوم^۱ معتقد است خانواده به‌عنوان گروه، اعضایش را با احساس صمیمیت، همکاری و تشریک مساعی به هم پیوند می‌دهد، یعنی رابطه اعضای خانواده بر پایه صفت صمیمیت و زندگی اجتماعی در داخل گروه استوار است، در واقع صمیمیت مشخصه اساسی و غیرقابل تفکیک خانواده است و همین صفت آن را از سایر گروه‌های اجتماعی متمایز می‌کند (همان). از نظر مارتین سگالن جامعه‌شناسی معاصر ناگزیر است که در تعریف خانواده، تا حدودی محتاطانه وارد عمل شود؛ زیرا «خانواده» واژه‌ای با معانی متعدد است و از یک چارچوب مفهومی که قادر به تعریف حیطه گسترده پدیده‌های خانوادگی باشد، محروم است (سگالن، ۱۳۸۸). این سؤال که نهاد سیاست (دولت) چه نسبتی با نهاد خانواده دارد؟ وظیفه دولت در تعامل با نهاد خانواده کدام است؟ مهم‌ترین مسئله در مطالعه اجتماعی خانواده است.

پیشینه پژوهش

علاسوند، معتقد است تعامل میان سه نهاد دولت (به لحاظ سیاسی)، دین (به لحاظ فرهنگی) و خانواده (به لحاظ اجتماعی) نقطه مطلوب حرکت به سمت بازتولید خانواده است، از نظر وی، دولت از طریق ظرفیت‌سازی و سرمایه اجتماعی، اصلاح الگوی سبک زندگی، عاملیت خانواده می‌تواند به الگوی ارتباطی مستقیم و غیرمستقیم دست یابد. در الگوی ارتباطی غیرمستقیم، اقتداربخشی خانواده، حمایت از والدگری، تقویت ویژگی‌های مثبت قومی در باره ازدواج و بازتولید شاخص‌های رشد خانواده مهم و قابل توجه است. علاسوند می‌نویسد نگاه غیرانضمامی به خانواده، تسهیل عملکردهای خانواده، لزوم همگرایی نهادی در قبال خانواده و اتخاذ راه‌حل‌های سیستمی و فرایندی می‌تواند از طریق الگوی ارتباطی مستقیم به دست آید (علاسوند، ۱۳۹۱).

علم‌الهدی با بررسی روابط خانواده و دولت در حوزه تعلیم و تربیت، وضع موجود نظام‌های آموزشی را از جهت تعامل دولت و خانواده، مبتنی بر رویکرد دولت‌محور می‌داند. وی معتقد است درباره مناسبات تربیتی خانواده و دولت سه نظریه مطرح است که عبارتند از: نظریه دولت‌محور، نظریه خانواده‌محور و نظریه وظیفه مشترک. هر یک از این سه نظریه محدودیت‌هایی دارند و از مبانی خاصی متأثرند. در رویکرد اسلامی با توجه به رسالت تربیتی خانواده و دولت، نوعی تعامل ویژه میان آنها وجود دارد (علم‌الهدی، ۱۳۸۸).

کر می‌قهی با رویکردهای سه برنامه توسعه به مسائل زنان و خانواده را با روش تحلیل گفتمان

1. Von Heidi Rosenbaum

مورد مطالعه قرار داده است، برنامه توسعه سوم و چهارم را به گفتمان اصلاح طلب و برنامه توسعه پنجم را به گفتمان اصولگرا نسبت داده است. وی معتقد است نگرش و اولویت‌های سیاسی هر یک از این گفتمان‌ها بر نوع طرح و بحث اولویت‌ها و نیازهای زنان و خانواده در سه برنامه یاد شده عمیقاً تأثیرگذار بوده است. کرمی قهی معتقد است گفتمان اصلاح طلب بر نشانه‌های اصلاحات، توسعه سیاسی و جامعه مدنی تأکید دارد در حالی که گفتمان اصولگرا بر نشانه‌هایی چون قانون اساسی، توسعه اقتصادی، عدالت، ارزش‌های دینی و اخلاقی و استقلال تأکید دارد. لذا گفتمان اصلاح طلب در حوزه مربوط به توسعه جنسیتی تلفیقی از رویکردهای توانمندسازی و جنسیت و توسعه را نمایندگی می‌کند، اما گفتمان اصولگرا با نگاهی انتقادی به رویکردهای عمده در نظریات توسعه، تلاش در جهت نظریه‌پردازی در حوزه مسائل زنان و خانواده با رویکرد خانواده‌گرایی دارد (کرمی قهی، ۱۳۹۱).

عموزاده مهدیرجی سیاست‌گذاری خانواده را با توجه به تغییرات اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران بررسی کرده است. وی ضمن اشاره به تاریخچه و مفهوم سیاست‌گذاری خانواده، سیاست‌های دولت در قبال خانواده را در دو طیف کلان سیاست مثبت و منفی ارزیابی کرده و خانوادگی‌گرایی (خانواده‌سازی مجدد) و خانوادگی‌زدایی (کالایی‌سازی مجدد) را پیامدهای دو طیف کلان برشمرده است. عموزاده در ادامه مطالعه خود، سیاست‌های سه دولت ایران، آلمان و بریتانیا را در حوزه خانواده بررسی کرده است (عموزاده، ۱۳۹۵).

چارچوب نظری

خانواده به‌عنوان یکی از نهادهای مهم و تأثیرگذار حیات جامعه باید در بطن و یا به تبع تغییرات جامعه مطالعه و بررسی شود. پاپنو^۱ در مورد شتاب تغییرات در خانواده آمریکایی می‌گوید: عدم ثبات خانواده ویژگی اجتناب‌ناپذیر زمان ماست. اگر تجارب کودکی و خطرات انحلال ازدواج در بزرگسالی را مورد توجه قرار دهیم، درمی‌یابیم که تنها اندکی از کودکان امروز در خانواده‌های سالم، شامل والدین طبیعی بزرگ می‌شوند و در نتیجه شمار اندکی از این کودکان در بزرگسالی خانواده سالمی را تشکیل می‌دهند و به حفظ و ثبات آن پایبند هستند. افزون بر این با توجه به اینکه فرزندان خانواده‌های متزلزل بیش از خانواده‌های سالم در معرض داشتن خانواده بی‌ثبات در بزرگسالی هستند، لذا چشم‌انداز آتی خانواده نیز روشن نیست (پاپنو، ۱۹۹۳). با فرض اینکه خانواده یک نهاد اجتماعی است، می‌توان گفت که نهادهای اجتماعی از طریق برون‌دادها و درون‌دادهایی که از

1. Popenoe

هر یک از آنها انتظار می‌رود، با یکدیگر در تعامل هستند. تعامل آنها را می‌توان در چهار سطح توصیف کرد: الف) وظایفی که هر یک از نهادهای اجتماعی با هدف تأمین نیازهای اعضای خود و در سطح کلان انجام می‌دهند؛ ب) وظایفی که با هدف وابستگی متقابل بخش‌های مختلف هر یک از نهادها انجام می‌شود؛ ج) وظایفی که با هدف مرزبندی و حفظ مرزهای متمایزکننده نظام‌ها و فضای آنها انجام می‌شود؛ د) اقداماتی که با هدف تعادل و تعهد لازم در راستای اطمینان از پایداری نظام‌ها شکل می‌گیرند (هیل، ۱۹۷۱). وظایف خانواده به کارکردهایی بستگی دارد که انتظار می‌رود خانواده متولی آن کارکردها باشد. برخی از آن وظایف عبارتند از: ۱. نگهداری و مراقبت از اعضای خانواده؛ ۲. تربیت فرزندان خواه از طریق فرزندآوری یا فرزندخواندگی؛ ۳. جامعه‌پذیری فرزندان برای نقش‌های بزرگسالی همچون والدگری، همسری، اشتغال، شهروندی؛ ۴. کنترل اجتماعی افراد با هدف اطمینان از استمرار نظم خانوادگی؛ ۵. تداوم اخلاق و انگیزش خانواده به منظور اطمینان از انجام وظایف در درون خانواده و سایر گروه‌های اجتماعی؛ ۶. تولید و مصرف کالاها و خدماتی که برای حمایت و استمرار نهاد خانواده مورد نیاز است. با توجه به سن و جنس اعضای خانواده، بسترهای قومی و اجتماعی-اقتصادی، شیوه انجام وظایف خانواده‌ها و ضرورت هر یک از وظایف متفاوت خواهد بود (زیمرمن، ۱۹۹۵).

نظریه‌پردازان حوزه خانواده، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان بر این امر اتفاق نظر دارند که خانواده در طول تاریخ و همراه با تحولات علمی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جوامع دستخوش تغییر و تحول شده است، اما نسبت به عمق و گستره این تحول نظرات تشکیکی وجود دارد. به‌طور کلی می‌توان نظرات تحول خانواده را ذیل چهار دیدگاه کلی طبقه‌بندی کرد:

دیدگاه نهادی: نگرش نهادی به خانواده از قدیمی‌ترین روش‌های مطالعه ازدواج و خانواده می‌باشد. مطالعات تاریخی قرن بیستم درباره خانواده عمدتاً از نگرش نهادی پیروی کرده است. مارکس، انگلس، مورگان، دورکیم و موس از جمله کسانی هستند که در چارچوب نهادی به مطالعه و بررسی خانواده پرداخته‌اند. در این نگرش، نهاد ازدواج و خانواده در اجتماع کل قرار گرفته و ارگانیک است که نظام آن به وسیله اجزا تشکیل‌دهنده‌اش حفظ می‌شود، وجه ممیزه این رویکرد با نگرش ساخت‌وظیفه این است که رویکرد نهادی عمدتاً بر ابعاد توصیفی، تاریخی و مقایسه‌ای موضوع بیشتر تأکید کرده و روابط خانواده و دیگر نهادهای اجتماعی و فرهنگ را مورد توجه قرار می‌دهد (میشل، ۱۳۵۴).

دیدگاه کنش متقابل نمادین: این نگرش به مطالعات جامعه‌شناسی خانواده پس از جنگ جهانی اول آغاز شد و به سرعت در ایالت متحده آمریکا توسعه یافت. طرفداران کنش متقابل

شیکاگو زیر نظر ارنست بورگس خانواده را موضوع تجربی مادی و قابل لمس قرار دادند که شناخت روش‌های آن اهمیت بسیار دارد. از نظر بورگس خانواده واحدی است مرکب از اشخاص که افراد در درون آن دارای کنش متقابل هستند و هر کدام موقعیتی خاص در داخل آن دارند که به وسیله تعدادی نقش مشخص می‌شود. این دیدگاه جریان دقیق نحوه کنش‌های متقابل گروه خانوادگی را مطالعه می‌کند و غیر از نقش‌ها، پایگاه حقوقی فرد، تعارض‌ها و راه‌حل آنها، مسائل مربوط به ازدواج از آغاز تا انتها را مورد توجه قرار می‌دهد.

دیدگاه ساخت و وظیفه: در این چارچوب، خانواده یکی از خرده‌نظام‌های نظام کلان (اجتماع) است که انجام پاره‌ای از وظایف اجتماع را بر عهده دارد. همچنین خانواده در این نگرش مجموعه‌ای از پایگاه‌های حقوقی و نقش‌ها است که نظام خانوادگی و در نتیجه نظام اجتماع کل را محافظ می‌کنند. بنابراین مطالعات جامعه‌شناسی، خانواده را نظامی باز و متأثر از عوامل خارجی و سایر مؤسسات اجتماعی (مدرسه، محیط کار، بازار و غیره) می‌داند و کادر ساخت و وظیفه برعکس کنش متقابل که فرد را فعال و مبتکر می‌داند، فرد را وابسته به نظام نقش‌ها و پایگاه‌های حقوقی می‌داند (همان).

دیدگاه فمینیستی: به عقیده سیمون دوبوار، آنچه زن را در قید بندگی نگه می‌دارد، دو نهاد عمده ازدواج و مادری است. فمینیست‌ها که با انتقاد از تقسیم حوزه عمومی و خصوصی و تخصیص حوزه عمومی به مردان و محدود ساختن زنان به حوزه خصوصی، در منازعات سیاسی و اجتماعی به نظریه‌پردازی پرداختند و در اولین گام برای به چالش کشاندن باور سنتی، این شعار را مطرح کردند که امر شخصی، عمومی و بلکه سیاسی است (هیوود، ۱۹۹۲). این بدان معناست که اگر ما می‌خواهیم در مورد قدرت سیاسی بحث کنیم نه تنها باید از قدرت سیاسی دولت‌ها بر ملت‌ها سخن بگوییم بلکه باید از قدرت سیاسی مردان بر زنان در خانواده نیز صحبت کنیم. آنان با این شعار خانواده را از حوزه خصوصی خارج و به‌عنوان امر عمومی و سیاسی تلقی کردند و با این تصور که خانواده تاریخی و سنتی توجه اندکی به زنان دارد و آنان را تحت خدمت مردان قرار می‌دهد، نهاد خانواده را منشأ ظلم و بی‌عدالتی دانسته و تلاش کردند برای رسیدن به برابری، ساختار این نهاد را بر هم بزنند. از نظر آنان عدالت در روابط خانوادگی باید با انعطاف در زندگی خانوادگی سازگار و همراه باشد، به این معنا که هر یک از زن و مرد بتوانند در تقسیم امور داخل و خارج از خانه براساس تمایلات و توانایی‌هایی فردی خود انتخاب کنند. بنابراین فمینیست‌ها معتقدند ضرورت دارد به آنچه که درون خانواده اتفاق می‌افتد و به نحوه توزیع مزایا و هزینه‌ها درون خانواده توجه کنیم، در نهایت آنها تأکید دارند که عدالت اجتماعی بدون عدالت درون

خانواده، هرگز دستاوردی برای زنان ندارد (میلر، ۲۰۰۳). پذیرش هر کدام از نگرش‌های پیشین، نه تنها سیاست‌گذاری خانواده را نفی نمی‌کند، بلکه ضرورت سیاست‌گذاری در این حوزه را تأیید می‌کنند.

با توجه به اینکه خانواده از طریق توسعه جامعه‌پذیری، تولید اقتصادی، اصلاح اجتماعی و... نقش مهمی را در حیات و بقای جامعه ایفا می‌کند. به نظر می‌رسد تلفیقی از دیدگاه نهادی و ساخت-وظیفه در تحلیل جایگاه و اهمیت خانواده کارآمد باشد. بر همین اساس، پژوهشگران اجتماعی، غالباً براساس دو شاخص مهم به تعریف از خانواده می‌پردازند: ۱. تعریف ساختاری و ۲. تعریف کارکردی. تعریف ساختاری مبتنی بر ترکیب اعضای خانواده از طریق ازدواج، پیوند خونی یا قانونی است. در مقابل تعریف کارکردی عمدتاً به کارکردهای خانواده در تولیدمثل و تربیت فرزندان مستقل توجه دارد. فارغ از تعاریف مختلف خانواده، تمام پژوهشگران علوم اجتماعی بر اهمیت و جایگاه این نهاد در جامعه اذعان دارند و بر این باور هستند که صلاح و فساد جامعه را باید در گام اول، یعنی خانواده‌ها جستجو کرد. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که نوع تعریف خانواده بر سیاست‌گذاری خانواده و اهداف آن قطعاً تأثیرگذار می‌باشد.

سیاست‌گذاری خانواده

با شروع تغییرات در ساختار خانواده و بروز مسائل جدید، سیاست‌گذاری خانواده به یکی از دغدغه‌های دولت‌ها تبدیل شد، هرچند برداشت‌ها و تعاریف مختلف نسبت به سیاست‌گذاری خانواده وجود دارد، اینکه دولت‌ها می‌توانند در خانواده که خصوصی‌ترین حریم افراد است، دخالت کنند یا نه؟ گستره و حوزه‌های دخالت دولت‌ها در این نهاد تا چه اندازه است؟ ابزارهای مداخله دولت‌ها کدام است؟ و بسیاری سؤالات دیگر. اما مهم‌ترین تغییرات اجتماعی که موجب شد سیاست‌گذاری خانواده در معرض توجه قرار گیرد عبارتند از: ۱. کاهش بُعد خانوارها؛ تبدیل خانواده از گسترده به هسته‌ای و بدون فرزند و خانواده‌های تک‌نفره؛ ۲. تأمین هزینه‌های پرورش نیروی جوان ماهر توسط والدین سالمندی که در سنین بالا کار می‌کنند؛ ۳. افزایش سن ازدواج و کاهش تمایل زنان به فرزندآوری در سنین جوانی؛ ۴. افزایش زنان سرپرست خانوار؛ ۵. افزایش نرخ مشارکت اقتصادی زنان و کاهش مشارکت اقتصادی مردان به نحوی که معادله مسئولیت اقتصادی در خانواده‌ها به هم خورده است (مرسیر، ۲۰۰۰). //در منابع نام چند مؤلف است //

سیاست‌گذاری خانواده، قلمروی است که چهار کارکرد اصلی خانواده را تحت پوشش قرار

می‌دهد:

۱. تشکیل خانواده مانند ازدواج، طلاق، فرزندخواندگی و مراقبت از فرزندان که توسعه انسانی را تسهیل می‌کند؛
۲. حمایت اقتصادی و فراهم آوردن بسترهای مناسبی که خانواده‌ها را قادر به حمایت و مراقبت از اعضای خانواده می‌سازد؛
۳. حمایت از خانواده در حفظ تعلقات و روابط عاطفی، حمایت‌هایی که به افزایش شهروندان متعهد منجر شود؛
۴. ابزارهای گسترش رشد و تعالی مثبت کودکان و جوانان (ریمرمن، ۲۰۱۵).

سیاست‌گذاری خانواده اعم از تلویحی و تصریحی است و می‌تواند مشاهده‌محور و متبنی بر اطلاعات معتبر و پژوهش عینی و نیازسنجی باشد و یا اینکه تئوریک باشد، به این معنا که صرفاً براساس نظریه‌پردازی ایده‌آل و نظری صورت گیرد (زُبیللا، ۲۰۱۴). اما باید در سیاست‌گذاری‌ها این نکته را مورد توجه قرار داد که خانواده به‌عنوان یک نهاد اجتماعی دارای سه بعد فرهنگی، اجتماعی و شخصیتی است که باید توانایی تولید و بازتولید فرهنگی، ایجاد همبستگی اجتماعی و همچنین جامعه‌پذیری فرزندان را داشته باشد. از سوی دیگر باید یادآور شد که سیاست‌گذاری خانواده ضرورتاً به معنای پردازش جدید این نهاد در سیاست‌ها و قوانین و ساختارها نیست، بلکه در برخی موارد سیاست‌گذاری خانواده، بازسازی و سازماندهی مجدد ساختارها و برنامه‌های موجود را شامل می‌شود و گاه مستلزم خلق و طرح ساختارهای نو با توجه به نیازها و تغییرات شکلی خانواده است (زیمرمن، ۱۹۹۱). تردیدی وجود ندارد که خانواده به حمایت‌نهادهای اجتماعی، نهاد دین، مدارس، رسانه برای آموزش ارزش‌های خانواده نیاز دارد. یانکلویچ^۱ معتقد است تصور افراد بر این است که این نهادها در این راستا کمک شایانی نمی‌کنند، چراکه مراقبت‌های والدین شاغل از فرزندان یا مشاغل با ساعات کاری منعطف و مشاغل خانگی را به‌مثابه مسیر توزیع یا انعکاس ارزش‌های خانواده تلقی نمی‌کنند. این امر بدان جهت نیست که این اقدامات برای آنها مهم نیست، بلکه به این دلیل است که آنها بین این اقدامات و زمانی که والدین در کنار فرزندان هستند، نمی‌توانند ارتباط موضوعی برقرار کنند (یانکلویچ، ۱۹۹۴).

سیاست‌گذاری خانواده اشاره به سیاست‌های مجزا اما مرتبطی است که مشکلات و معضلاتی را که خانواده در جامعه تجربه می‌کند، مدنظر قرار می‌دهد که می‌تواند به شیوه‌های مستقیم/ غیرمستقیم، تلویحی/ تصریحی، آشکار/ پنهان نسبت به موضوع سیاست‌گذاری یعنی خانواده ارائه شود. البته برای فهم و تحلیل بهتر سیاست خانواده، لازم است بدانیم که چارچوب‌های سیاست

1. Yankelovich

چیست. اگر سیاست به مثابه یک انتخاب عقلانی،^۱ انعکاس رویه و گفتمان سیاسی،^۲ انتخاب افزایشی،^۳ ترجیح نخبگانی،^۴ موازنه بین گروه‌های ذی‌نفع،^۵ انتخاب تحت شرایط رقابتی بدون نفوذ،^۶ برآیند ساختارها و فرایندهای نهادی^۷ و یا خروجی یک نظام^۸ باشد، قطعاً تحلیل سیاست‌های خانواده متفاوت خواهد بود (زیمرمن، ۱۹۹۵).

تمام نظام‌های سیاسی بر این باور هستند که ماهیت نظام خانواده متفاوت از ماهیت سایر نظام‌های اجتماعی است، بنابراین قوانین و ضوابط رفتاری ناظر بر خانواده متفاوت از سایر نظام‌هاست، چراکه قانون اصلی حاکم بر روابط اجتماعی افراد عدالت است، یعنی تعیین حد و مرز حقوق افراد و تنظیم قوانین به نحوی که هر فردی به حقوق خود برسد و به حقوق دیگران تجاوز نکند، در حالی که قانون اصلی حاکم بر خانواده، وحدت بین اعضای خانواده می‌باشد و مرزبندی دقیق بین حقوق افراد خانواده یا وجود ندارد و مودت حاکم است و یا بعضاً در مواردی که مرزبندی وجود دارد، به جهت حفظ خانواده قابل تسامح و تساهل است.

الگوهای تعامل دولت و خانواده

قوام و حیات هر جامعه‌ای در گرو استمرار نهادهای مختلفی است. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: نهاد سیاست (قدرت)، نهاد خانواده، نهاد فرهنگ و آموزش، نهاد دین و نهاد اقتصاد. رابطه دیالکتیکی نهادهای خانواده، فرهنگ و آموزش و اقتصاد در نهایت بسترهای مقتضی برای حیات نهاد سیاست (قدرت) را فراهم می‌سازد. تمام نهادهای یاد شده در عرض همدیگر قرار دارند، چراکه هر یک از آنها کارکردهای خاصی را اقتضا می‌کنند، بی‌توجهی به کارکردهای ویژه این نهادها و یا تلاش برای واگذاری آنها به نهادها هم‌عرض به غیر از بی‌نظمی اجتماعی و برهم زدن تعادل جامعه نتیجه‌ای ندارد. در حل آسیب‌های اجتماعی خانواده یک نهاد تولیدی و بازتولید تأثیرگذار است، اما نهادهای فرهنگ و اقتصاد نهادهای مقوم در حل یا شکل‌گیری آسیب‌های اجتماعی هستند. بر همین اساس، اگر سیاست‌گذاری اجتماعی را به‌عنوان رشته یا فرایندی تلقی کنیم که در تمام موضوعات متناظر با جامعه - اعم از پدیده‌های موجود، در حال وقوع و یا محتمل

1. policy as rational choice
2. policy as a reflection of political culture
3. policy as incremental choice
4. policy as elite preferences
5. policy as the equilibrium reached between contending interest groups
6. policy as choice under competitive conditions of no authority
7. policy as the outcome of institutional structures and processes
8. policy as system output

الوقوع - ورود دارد، صرف نظر از رویکردهای مختلف در نسبت سیاست‌گذاری اجتماعی و نهاد خانواده، قطعاً خانواده یکی از سوژه‌هایی است که باید در سیاست‌گذاری اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. کاهش جمعیت، سالمندی، تغییرات شکلی و ساختاری خانواده، جنسیت و روابط بینانسانی و تحولات نگرشی در حوزه اشتغال (مشاغل مزدی و بدون دستمزد) از جمله مسائلی است که می‌تواند خانواده را در ردیف اولین سوژه‌های اجتماعی قرار دهد. تلاش برای فهم نسبت سیاست‌گذاری اجتماعی و نهاد خانواده، مستلزم پرداختن به رابطه دولت و خانواده است.

در بیان نسبت نهاد سیاست (دولت) با خانواده و سایر نهادها باید گفت، در سیاست قدرتمند، نهاد خانواده رقیب قدرت تلقی نمی‌شود، بلکه خانواده دستیار قدرت است. قدرت می‌تواند بسیاری از آسیب‌ها و کژکارکردها را بدون حضور مستقیم از طریق خانواده حل و فصل نماید. سیاست قدرتمند باید فرصت‌ها، توانایی‌ها، قابلیت‌ها و امکان‌های دستیار را در موقعیت‌ها و شرایط خاص شناسایی کند، سپس در شرایط مقتضی با هدایت و مدیریت آن فرصت‌ها، توانایی‌ها، مشکلات و آسیب‌ها را با کمترین هزینه و بیشترین بازدهی حل کند. حضور قدرت در نهاد خانواده، امکان خلاقیت و مدیریت بحران را از خانواده می‌گیرد. خانواده صرفاً یک نهاد مصرفی ناچیز نیست، بلکه یک نهاد بسیار قوی تولیدی و بازتولیدی است که از ابزارها و امکانات لازم برای حل مشکلات را دارد، مشکلات در نحوه پردازش مشکلات و چگونگی به‌کارگیری این امکانات است، بنابراین دولت یک نهاد آموزشی است که باید آموزش بدهد نه اینکه خود بدون داشتن درک روشن، صحیح و نزدیک به واقع برای حل مشکلات آسیب‌های خانواده قدم بردارد.

رابطه قدرت بین خانواده و دولت وجود دارد، اما روند تأثیر این رابطه قدرت یک طرفه نیست، همچنان که خانواده‌ها می‌تواند بر کنش‌ها و رفتار دولت تأثیر بگذارد، متقابلاً می‌تواند هدف آن کنش‌ها باشد. تعامل دولت و خانواده را از دو منظر اقتدارگرایی و لیبرالیسم می‌توان بررسی کرد. نگاه رادیکال اقتدارگراها، دولت را تشویق می‌کند نه تنها در جزئی‌ترین امور خانواده حضور داشته و برای آن طرح و برنامه ارائه بدهد، بلکه این را حق دولت می‌داند. در این نگاه، اهداف و آرمان‌های قدرت از قبل مشخص است و ضرورتاً باید جامه عمل بپوشد. بنابراین اگر خانواده به سمتی برود که تعارض یا تضاد با آن آرمان‌ها را ایجاد کند، دولت ضرورتاً باید حضور داشته باشد و با بهره‌گیری از ابزارهای مختلف و حتی سلب آزادی‌های فردی، خانواده را کنترل کند. در سوی دیگر، دیدگاه لیبرالیستی قرار دارد که خانواده را به مثابه یک امر و انتخاب فردی تلقی می‌کند که دولت موظف است همچون احترام به آزادی فردی، به انتخاب افراد در مسائل خانواده نیز احترام بگذارد، خواه این انتخاب به طلاق، کاهش باروری و یا ظهور اشکال جدیدی از خانواده منجر شود. هر

یک از دیدگاه‌ها فوق، رادیکال است. اقتدارگراها ماهیت مستقل خانواده و عاملیت آن را نادیده می‌گیرند؛ لیبرال‌ها نیز خانواده را به صورت جزیره‌ای می‌بینند که ارتباطی با جامعه و سایر نهادها ندارد و آن را تا حد یک انتخاب فردی تقلیل می‌دهند.

تعامل دولت و خانواده قابل انکار نیست، مشکل در نحوه تعامل این دو نهاد است. گستره تعامل باید به حدی باشد که دولت ادعای پدرخواندگی خانواده را نداشته باشد. باید اهمیت، جایگاه و کارکردهای خاص خانواده را که در اثر سیاست‌گذاری نادرست از خانواده گرفته شده خواه این کارکردها به نهادهای دیگر واگذار شده باشد و خواه بدون متولی خاص در جامعه رها شده باشند. هرچند وضعیت دوم حاکی از ضعف دولت در تدبیر دولت در مسائل اجتماعی است. از طرف دیگر، باید توجه داشت که نهاد خانواده، بیش از آنکه امری فردی باشد، امری اجتماعی است. قطعاً امری سیاسی نیست که در رفت و برگشت‌های احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ و اپوزیسیون‌ها برای آن سیاست‌گذاری شود.

همان‌طور که گفته شد، رابطه دولت و خانواده غیرقابل انکار است، اما چگونگی این رابطه صرفاً یک طرفه نیست بلکه این رابطه فرایندی دو طرفه است که هر یک از دو نهاد دولت و خانواده با توجه به اقتضائات خود بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. جای تردید نیست که در این فرایند دولت قوی‌تر از خانواده عمل کند، چراکه خانواده جزئی از یک نهاد کل است. ضرورت و اهمیت تعامل دولت و خانواده ما را به سیاست‌گذاری خانواده رهنمون می‌شود، اما نحوه سیاست‌گذاری شدیداً متأثر از الگوهای تعامل دولت و خانواده است. به‌طور کلی هفت الگوی تعامل دولت و خانواده را می‌توان ترسیم کرد، دو الگو، بیان افراطی // جمله کامل نیست //

الگوی اقتدارگرایانه^۱

الگوی اقتدارگرایانه، در کشورهای با دولت اقتدارگرا، حکایت از وضعیتی است که دولت در تمام ابعاد و سطوح خانواده با تحمیل الگوهای رفتاری و خانوادگی خاص، صراحتاً حضور دارد. در این الگو، اهداف و آرمان‌ها به‌مثابه اهداف متعین در سطح کلان شکل گرفته و بر افراد تحمیل می‌شود. الگوی اقتدارگرایانه با بهره‌گیری از ابزارهای مختلف همچون محدود کردن آزادی فردی، محدود کردن مشارکت عمومی در شکل‌گیری سیاست‌ها، گفتگو در مورد سیاست‌ها و بازخوردگیری در مورد آثار آنها. جهت‌گیری افرادی که در این الگوی تعاملی قرار دارند، از طریق مجازات‌های سخت‌گیرانه قابل کنترل است که در قانون مدنی و کیفری به آنها پرداخته‌اند. هدف این الگو،

دستیابی به الگوهای منسجم خانواده متناسب با اهداف از پیش تعیین شده (که توسط افراد حاضر در قدرت به هر دلیلی اتخاذ شده) است. حوزه انتخاب فردی و خانواده به شدت تحت کنترل دولت است. البته باید گفت که این الگو همیشه موفق نیست حتی در رژیم‌های اجباری (دیکتاتوری) نیز مردم از چنین سیاست‌هایی فرار می‌کنند و یا در مقابل آن می‌ایستند. تجربه چنین الگویی ظالمانه است. حوزه‌های مختلف رفتار خانواده از جمله کنترل نرخ باروری و جمعیت با هر رویکردی مثل تنظیم و محدودیت باروری، افزایش باروری، افزایش گروه‌های نژادی خاص. اشکال عمده در همین راستا، فقدان اهداف متعین در حوزه باروری و جمعیت رفتار افراد را در سطوح مختلف زندگی تحت تأثیر قرار می‌دهد (هاردینگ، ۱۹۹۶). در منابع کتابشناسی کامل نیست ///

الگوی عدم مداخله^۱

در وضعیت عدم مداخله، برعکس الگوی اقتدارگرایانه، دولت هیچ تلاش و تمایلی برای تأثیرگذاری و کنترل آنچه که خانواده باید انجام دهد، ندارد. دولت و نهادهای دولتی نسبت به خانواده و الگوهای رفتاری آن کاملاً لیبرال هستند به این صورت که خانواده به مثابه حوزه آزادی و انتخاب فردی تلقی می‌شود. اهداف دولتی نسبت به اشکال ترجیحی خانواده، تحمیل ایدئولوژی یا ارزش‌های مرتبط با خانواده و اخلاق جنسی و تجویز فرایندی که خانواده‌ها و سیاست‌گذاری خانواده باید از آن تبعیت کنند، در این الگو جایگاهی ندارد. در واقع در این الگو، سیاست‌گذاری خانواده، عدم سیاست‌گذاری است. دولت هیچ‌گونه دغدغه قانونی و حقوقی نسبت به آنچه که در داخل خانه اتفاق می‌افتد، ندارد. این الگو در حکومت‌های با دولت مبنی مالیتی که اقدامات خود را به قانون و نظم حوزه عمومی، دفاع خارجی و تحمیل قوانین قراردادهای محدود کرده است، کاربرد دارد. برخلاف الگوی اقتدارگرایانه که افراد حتی در روابط خود در خانه و حوزه فردی توسط دولت کنترل می‌شود، در الگوی عدم مداخله خانه و خانواده حوزه انجام رفتارهای فردی بدون دخالت دولت است. از آنجا که نسبت دولت به خانواده در این الگو، بی‌طرف بودن دولت است، در نتیجه ضرورتی برای تصویب قوانین در حوزه ازدواج، والدگری و سایر روابط خانوادگی وجود ندارد و در هیچ یک از سیاست‌ها مسئولیت خانوادگی افراد مسلم فرض نمی‌شود (همان).

الگوی تحمیل وظایف در برخی از حوزه‌ها^۱

در این وضعیت، کنترل همه جانبه الگوی اقتدارگرایانه وجود دارد؛ اما برخی اهداف خاص برای زندگی خانوادگی اجرایی و عملیاتی می‌شود. برخی از الگوهای رفتاری خانواده مثل ضرورت حمایت اقتصادی، مراقبت از خویشاوندان در شرایط خاص در این الگو مورد توجه قرار می‌گیرد. ضمانت اجرای این وظایف قوانین مدنی و کیفری و در برخی موارد مجازات‌های مالی است. زمانی که افراد براساس آنچه که دولت گفته عمل نکنند، باید تحت تعقیب قانونی قرار بگیرند و یا از خانواده بالاچار جدا شوند. در این الگو، دولت قدرت اجبار خود را به برخی از الگوهای مسئولیت افراد در خانواده منحصر کرده است. نیت و عملکرد دولت در این الگو برخلاف الگوی اقتدارگرایانه کامل مشخص و اهداف سیاست‌گذاری بارز و روشن است، مثل تقویت وظایف والدین، یا تقویت ازدواج (همان).

الگوی دستکاری انگیزه‌ها^۲

در این الگو مجازات و پاداش با هدف ترغیب یا نهی افراد نسبت به الگوهای رفتاری خاص خانواده صورت می‌گیرد. این الگو نسبت به الگوی اقتدارگرایانه، حضور دولت را کمتر ترسیم می‌کند، اما هدفی که در پس تشویق و نهی افراد وجود دارد، زندگی خانوادگی را در برخی حوزه‌ها خاص کنترل می‌کند یا آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مشخصه این الگو، استفاده از ابزارهای تشویقی با هدف تقویت و برخی ابزارهای بازدارنده با هدف مجازات است، در نتیجه افراد ممکن است به جهت پیامدهای مثبت این ابزارها به یک الگوی رفتاری خاص تشویق شوند و به جهت پیامدهای منفی ابزارهای بازدارنده از یک الگوی رفتار خاص صرف نظر کنند. باید یادآور شد که در این الگو هر یک از پیامدهای منفی و یا مثبت ضرورتاً توسط دولت با هدف دستیابی به اثرات مورد انتظار (تبعیت یا طرد یک الگوی رفتاری خاص) صورت می‌گیرد. مهم‌ترین روش تشویقی و یا تنبیهی مداخله اقتصادی است، به این معنا که ساختارهای قدرت سیستمی را فراهم کنند که افراد در صورت تبعیت از یک الگوی رفتاری خانواده از حمایت اقتصادی برخوردار و در غیر این صورت از آن محروم می‌شوند (همان).

1. The Enforcement of Responsibilities in Specific Areas

2. The Manipulation of Incentives

الگوی تحمیل مسلمات^۱

این الگو کمتر اقتدارگرایانه اما کنترل‌گر است و تلاش می‌کند تا تأثیر قدرتمندانه‌ای بر اشکال خانواده داشته باشد. اقدامات دولت در حوزه خانواده مبتنی بر مسلمات خاص در ارتباط با کارکرد خانواده است که در سیاست‌گذاری‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند. در همین راستا، دولت خانواده‌ها را محدود و اموری را به آنها تحمیل می‌کند، چراکه تأثیر آن مسلمات، تقویت و تحکیم خانواده‌ها است. در این صورت افراد به ندرت و به سختی می‌توانند خارج از خطوط مسلم پذیرفته شده جمعی رفتار کنند. در این الگو نیز همانند الگوی عدم مداخله، هیچ سیاست‌گذاری خاص و چشم‌انداز معین برای خانواده‌ها وجود ندارد، توجه و لحاظ مسلمات در سیاست‌گذاری‌ها در بُعد عملیاتی مشخص می‌کند که فرایند حیات و رفتار خانواده چگونه است و در نهایت یک الگورا راحت‌تر یا سخت‌تر می‌کند. فمینیست‌های منتقد بر این باور هستند که در این الگو، مسلمات اجتماعی در مورد وابستگی و فرودستی زنان، آن را تقویت می‌کند (همان).

الگوی جایگزینی اشکال نوپدید خانواده و حمایت از آنها^۲

این الگو به وضعیت تفریط، الگوی عدم مداخله، نزدیک است. در این وضعیت هیچ تلاش و اقدام آگاهانه برای تأثیرگذاری بر فرایند چگونگی رفتار خانواده وجود ندارد. صرفاً از الگوهای موجود حمایت می‌شود و یا در صورت ناکامی آنها، الگوی بدیل ارائه می‌شود. مثلاً در این الگو نقش‌های خانوادگی مقرر یا استمرار پیدا می‌کنند یا با خدمات حمایتی مختلف و یا خدماتی که جایگزین خانواده به صورت موقت یا دائم هستند، برخی یا همه نقش‌های خانوادگی مقرر از بین می‌رود. هرچند در این الگو هدف کلی شاید تسهیل، تقویت و یا تحکیم نقش‌های خانوادگی موجود باشد اما مداخله دولت خود عامل تضعیف آنها است. قابل ذکر است که در این الگو دو فرایند مختلف محقق می‌شود: الف) حمایت از خانواده‌ها و ب) جایگزینی اشکال نوپدید خانواده. این دو اقدام دولت بیشتر متضاد به نظر می‌رسد. مشخصه بارز این الگو، حمایت از خانواده‌ها در یک فرایند سازنده و غیرپیش‌داورانه است. دولت درصدد آن نیست که چگونگی رفتار خانواده را معین کند (همان).

-
1. Working within Constraining Assumptions
 2. Substituting for and Supporting Families

الگوی پاسخگویی به نیازها و خواسته‌ها^۱

این الگو نیز به وضعیت عدم مداخله نزدیک است و در واقع رویکردی انفعالی را در پیش دارد. پیامد این الگو، مطالبه خدمات دولتی گسترده است که در این صورت ابتکار عمل در دست خانواده‌ها است نه دولت، چراکه خانواده‌ها در اتخاذ مقررات مختلف که در ذهنیت آنها وجود دارد، آزاد هستند. دولت در صورت نیاز خانواده‌ها، صرفاً برخی از خدمات و مزایایی مطالبه شده را ارائه می‌کند. این خدمات نیز در تحول خانواده تأثیرگذار است چراکه این امکان وجود دارد که تحولات خانواده با بهره‌گیری از خدمات به شیوه‌های مختلف شکل بگیرد. این وضعیت از سیاست‌گذاری رسمی خانواده فاصله دارد چراکه هیچ پیش‌فرض و تلقی مسلم از خانواده در فرایند ارائه و سازماندهی خدمات وجود ندارد و خانواده‌ها محدود نیستند. خدمات عمدتاً برای افراد است و برخی تعلقات و وابستگی‌های خانوادگی ممکن است به رسمیت شناخته شود و دولت طی ارائه خدمات به آن پایبند باشد، اما به‌طور کلی فرض عضویت در خانواده یا شکل خاص خانواده در اجرا و ارائه خدمات مورد توجه قرار نمی‌گیرد (همان).

با مرور الگوهای تعامل دولت و خانواده، اگر بخواهیم تعامل دولت و خانواده را در ایران، ذیل یکی از این الگوها قرار دهیم، شاید نتوانیم در وضعیت موجود به پاسخ روشنی برسیم. چراکه با لحاظ مسئله نبودن خانواده برای دولت، طرح و برنامه‌های پراکنده را اگر بتوانیم سیاست‌گذاری بنامیم، به نوعی هر یک از الگوهای یاد شده را شامل می‌شود. تحمیل مسلمات دولتی، دستکاری انگیزه‌ها با ارائه خدمات مقوم و خدمات آسیب‌زا را شاید بتوان شایع‌ترین الگو در تعامل دولت و خانواده به‌شمار آورد. الگوی جایگزینی اشکال نوظهور خانواده و پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های خانواده که بخشی از آن به اشکال نوپدید خانواده و ازدواج باشد، با لحاظ برخی از موازین دینی، در ایران مردود شمرده می‌شود. شاید بتوان ادعا کرد حاکم بودن منطق سیاه و سفید در بحث خانواده ایرانی، رسیدن به قدر مشترک در مورد اشکال نوظهور خانواده و نیازهای آن را با مشکل مواجه می‌سازد. بحث در مورد الگوهای دو سر طیف، اقتدارگرایی و عدم مداخله، است. برخی از محققان و نظریه‌پردازان الگوی اقتدارگرایانه را به جهت مسئولیت دولت نه فقط در حفظ خانواده بلکه اجرا و حفظ موازین و آموزه‌های دینی، مطلوب می‌دانند. برخی دیگر نیز خانواده را به جهت اینکه امر اجتماعی و چندساحتی است، فارغ از حوزه مداخله و حضور دولت می‌دانند و جایگاه دولت در فرایند تعامل دولت و خانواده را صرفاً در حد مدیر و ناظر با مسئولیت پشتیبانی تدارکاتی و تلقی می‌کنند. به نظر می‌رسد که دولت و خانواده دو نهاد ستادی هستند که هر یک از

1. Responding to Needs and Demands

آن دو در بقا و بازتولید خود به صورت مستقیم و غیرمستقیم نیازمند دیگری است، بهترین مداخله دولت، مداخله قدرت در سایه است تا ماهیت، قدرت و کارکرد خانواده از طریق خودش بازتولید شود نه با سازوکارهای قدرتی از بالا به پایین. در ایران وضعیت و نسبت دولت با خانواده نه تنها از وضوح نسبی برخوردار نیست، بلکه خانواده عمدتاً در حاشیه سیاست‌ها قرار می‌گیرد. رئالیسم انتقادی در حاشیه بودگی خانواده (با تمام ملاحظات، ضرورت‌ها و نیازها) برای قدرت را ناشی از آن می‌داند که خانواده نتوانسته جامه مسئله سیاسی را به تن کند یا به دلیل محاسبه منافع قدرت و هزینه و منافع خانواده است که دولت در سایه همین محاسبات هدفمند رفتار می‌کند. در واقع، مفهوم منافع بین عقل و واقعیات خانواده ارتباط برقرار می‌کند و در نتیجه خانواده حقیقت سیاسی لحاظ نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر درصدد بررسی ضرورت و اهمیت سیاست‌گذاری خانواده و نقش دولت در این فرایند مهم است. در مطالعات پیشین، صرفاً انواع مداخله‌هایی که دولت می‌تواند یا توانسته در بحث خانواده داشته باشد، مورد بررسی قرار گرفته است. اما مسئله مهم، نسبت دولت با خانواده و چرایی اهمیت سیاست‌گذاری خانواده و اتخاذ یک الگوی واحد در تعامل دولت و خانواده در قالب سیاست‌گذاری خانواده است. با توجه به تحلیل‌های صورت گرفته، هیچ دولتی نمی‌تواند اهمیت جایگاه خانواده در حیات و بقای خود منکر شود، اما آنچه که مورد غفلت قرار گرفته است، الگوی متعین تعامل دولت و خانواده است. تمام مطالعات پیشین در واقع به پیامدهای تعامل دولت و خانواده در دو طیف کلان مثبت و منفی، ضرورت و عدم ضرورت آن پرداخته و صرفاً نگاه مسئله‌محور به سیاست‌گذاری خانواده داشته‌اند. بررسی موضوعیت خانواده در سیاست‌گذاری با توجه به تحولات ساختاری و کارکردی صورت گرفته در نهاد خانواده که بعضاً اقتضای مدرنیته بوده و بعضاً نیز به دلیل سهیم ساختن نهادهای هم‌عرض خانواده در تأمین کارکردهای خانواده صورت گرفته، حاکی از آن است که سیاست‌گذاری خانواده به معنای پردازش مسائل خاص در برهه‌ای مشخص نیست، هرچند نمی‌توان اهمیت دوچندان این نگاه را در صورت بروز مسائل و آسیب‌های مقطعی و خاص خانواده منکر شد، اما هسته اصلی آن، تعریف چشم‌انداز کوتاه‌مدت، میان‌مدت و طولانی‌مدت برای خانواده است که دولت به‌عنوان یک نهاد قدرتمند و قدرت‌ساز که خود از استمرار خانواده ذی‌نفع است، بیشترین و مهم‌ترین نقش را دارد. اتخاذ الگوی واحد تعامل دولت و خانواده برای نیل به سیاست‌گذاری موفق در حوزه خانواده غیرقابل انکار است.

منابع

۱. آندره، میشل (۱۳۵۴)، جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج، ترجمه فرنگیس اردلان، تهران: انتشارات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، ص ۵۷.
۲. بستان، حسین (۱۳۸۳)، اسلام و جامعه‌شناسی خانواده، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ص ۴۷.
۳. روزن‌باوم، هایدی (۱۳۶۷)، خانواده به منزله ساختاری در مقابل جامعه، ترجمه: محمدصادق مهدوی، تهران: نشر دانشگاهی، چاپ اول، ص ۳۵-۳۷ و ۹۵.
۴. سگالن، مارتین (۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی تاریخی خانواده، ترجمه حمید الیاسی، تهران: نشر مرکز، ص ۲۲.
۵. علاسوند، فریبا (۱۳۹۱)، «تعامل دولت و خانواده»، کتاب اندیشه‌های راهبردی، زن و خانواده، تهران.
۶. علم الهدی، جمیله (۱۳۸۸)، «مناسبات تربیتی دولت و خانواده»، خانواده‌پژوهی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ش ۱۷.
۷. کرمی قهی، محمدتقی (۱۳۹۱)، «تحلیل گفتمان سه برنامه توسعه با محوریت مسائل زنان و خانواده»، فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، ش ۱۳.
۸. عموزاده مهدیرجی، حنیف (۱۳۹۵)، «سیاست‌گذاری خانواده و تغییرات اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران» فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، تهران: دانشگاه تهران، ش ۱.
9. Rimmerman, Aire (2015), *Family Policy and Disability*, Cambridge University Press, London, PP. 12-13.
10. Robila, Mihaela (2014), *Handbook of Family Policies across the Globe*, Springer, New York
11. Yankelovich, D. (1994), *How Changes in the Economy are Reshaping American Values*, In H. Aaron, T. Mann & T. Taylor (Eds), *Values and Public Policy*, Washington DC, Brooking Institution.
12. Hill, R. (1971), "Modern System Theory and the Family: A confrontation", *Social Science Information*.
13. Harding, Lorraine Fox, *Family, State and Social Policy*///کامل نیست///

14. Hywood, Andrew (1992), *Political Ideologies; An Introduction*, Palgrave, United Kingdom, Third Edition, P. 196–197.
15. Lamanna, Mary Ann, *Emile Durkheim on the Family*, Sage Publication (2002), London. P. 5.
16. Mercier, Joyce M., Garasky, Steven B., Shelley II, Mack C., (2000), *Redefining Family Policy; Implications for the 21st Century*, Iowa state university press, P. xiii
17. Miller, David (2003), *Political Philosophy; A Very Short Introduction*, Oxford University Press, London.
18. Popenoe, David, “American Family Decline, 1960–1990: A Review and Appraisal”, *Journal of Marriage and the Family*, Vol. 55, No. 3 (Aug., 1993), P. 532.
19. Zimmerman, S. L., (1991a), *The policy functions of Family Policies in three States: A Comparative Analysis*, In R. Hula & E. Anderson (Eds), *The Reconstruction of Family Policy* (PP. 45-88), New York, Greenwood.
20. Zimmerman, Shirley L., (1995), *Understanding Family Policy; Theories and Applications*, PP. 3, 5, 7, 174.